

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: آذرخش، آذرخش
بهمن آزاد
۲۰ جولای ۲۰۱۷

نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری فرانسه و برنامه نامزدها

۱

مقدمه:

فرانسه در اتحادیه اروپا نقشی مهم و مرکزی به عهده دارد. این کشور یکی از اعضای اتحادیه نظامی ناتو نیز هست و به واسطه مجهز بودن به سلاح‌های پیشرفته و بمب هسته‌ای به اضافه سیاست‌های تهاجمی خشن و سابقه طولانی مستعمراتی، در این دوران جنگ‌های تجاوزکارانه امپریالیستی، اهمیت ویژه‌ای کسب کرده است. دیگر اینکه پی‌گیری روند جهانی سازی و بحران سیستم سرمایه‌داری، که تقسیم مجدد جهان و استثمار وحشیانه‌تر طبقه کارگر و ثروت‌های ملت‌ها را در سطح جهانی در دستور روز امپریالیست‌ها قرار داد، در کشورهایی نظیر فرانسه حکومت‌هایی لازم دارد که، در اتحادیه اروپا، از هر جهت یار و همدست دیگر امپریالیست‌های اردوی خود باشند تا با همدلی و همدستی آن دیگران، حاصل تاراج را، مطابق با توافقات قبلی، میان خودشان تقسیم کرده و تا آنجا که ممکن است از برخوردهایی که نظیر دوران دو جنگ جهانی پیش آمد احتراز شود. البته هیچ چیز ثابت نیست و آنچه امروز وجود دارد و غالب به نظر می‌رسد بی شک فردا تغییر خواهد کرد؛ اتحادهای امروز، فردا در هم می‌ریزند و جای خود را به گروه‌بندی‌های دیگر می‌دهند. ۲۷ سال پس از فروپاشی شوروی و برآمد کنونی چین و هند و کشورهای آسیای جنوبی و جنوب شرقی، زمان رقابتی جدیدی برای امپریالیست‌های کهن آفرید و به صحنه فرستاد که آنها نیز به هرگونه تحولی در نزد دوستان یا رقبای خود، حساس و نگرانند. سؤال اینجاست که آیا رقابت و مبارزه برای کسب هژمونی اقتصادی و سیاسی (و فرهنگی) در سطح جهانی، رقابتی که حتی می‌تواند به جنگ بکشد، موجب درهم ریختن اتحادهای قدیمی خواهد شد و جای خود را به اتحادهای دیگری خواهد داد یا آنکه، در چارچوب تضادهای درونی امپریالیست‌ها، ائتلاف‌ها و بلوک‌بندی‌های جدیدی باید به وجود آیند؟ در این صورت جای هریک از نیروها و روابط با دیگران چه باید باشد و چه خطراتی منافعهش را تهدید خواهد کرد و چه عایدش خواهد شد؟ از همین رو، نتایج انتخابات در فرانسه، برای کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در مجموع، بسیار حیاتی است و به ویژه چشم‌های سران دولت‌های اروپا به فرانسه و انتخاباتش دوخته شده است.

پس از فروپاشی کامل «اتحاد شوروی» و ناپدید شدن اتحادیه عظیم کشورهای شرقی وابسته به آن، خلأ قدرت و بازار بزرگی پدید آمد که امپریالیست‌ها به سرعت برای تصرف آن دست به کار شدند. کشورهای بالتیک، پولند، اوکراین، چکوسلواکی سابق، یوگوسلاوی سابق، رومانی، بلغارستان، البانی، گرجستان و آذربایجان کاملاً زیر سلطه امپریالیست‌ها قرار گرفتند. اتحادیه اروپا اکثریت این کشورها را در خود ادغام نمود تا از این موهبت غیر منتظره بهتر استفاده کند. نیروی کار ارزان و کاردان و تحصیل‌کرده این کشورها امکانات قابل توجهی برای فعالیت سودآور سرمایه‌های امپریالیستی بوجود آورد. ولی جذب همه این نیروها و سلطه کامل بر بازارهای اروپای شرقی هنوز پایان نگرفته است و روشن است که حل این معضل (که خود بحران آفرین است) برای تثبیت و تحکیم موقعیت جهانی امپریالیست‌های اروپائی متحد فرانسه اهمیت ویژه ستراتیژیک دارد که البته باید در مقاله‌ای جداگانه بررسی شود.

با از بین رفتن مرزها در اروپا و پیشرفت تکنولوژی ارتباطات، سرمایه‌داری فرانسه بسیاری از فعالیت‌های تولیدی خود را به کشورهای منتقل کرد که در آنها سود بیشتری کسب می‌کند. بخش‌های مهمی از صنایع، از جمله اتومبیل سازی، نساجی، الکترونیک، الکترونیک، صابون پزی و آسیاب آرد و حتی ذوب فلزات، هواپیمائی و صنایع فضائی، یا عمدتاً به خارج از فرانسه منتقل شدند، یا در نتیجه شکست در رقابت با دیگر کشورهای سرمایه‌داری و یا ادغام در مؤسسه‌های تولیدی فرا ملیتی فعالیت خود را در فرانسه کاهش دادند و یا متوقف کردند. در نتیجه بیکاری در داخل فرانسه بالا گرفت و جوانان بیکار و بی‌خانمان در همه جای کشور سرگردان به چشم می‌آیند. نیروی کاری که در داخل فرانسه باقی مانده است عمدتاً در بانک داری، حمل و نقل، راه سازی، خانه سازی، پست و ارتباطات، رادیو و تلویزیون، کشاورزی و دامداری، صنایع غذایی، آبرسانی، تولید و توزیع الکتریسیته، گردشگری و هتل داری و دیگر فعالیت‌های خدماتی اشتغال دارد. امروزه با جرأت می‌توان گفت که اکثر فعالیت تولیدی صنعتی که در داخل فرانسه باقی مانده است یا به نوعی با بخش خدمات و یا نظامی ارتباط مستقیم دارد، یا در حال ادغام با فعالیت‌های مشابه در سطح جهانی، یا در حال منتقل شدن به کشوری دیگر و یا (خصوص در صنایع سبک) در حال ورشکست شدن است. در چنین شرایطی است که سرمایه‌های فرانسوی که بخش‌هایی از فعالیت صنعتی خود را به خارج از مرزهای این کشور منتقل کردند، به علت دسترسی به منابع و نیروی کار ارزان و نزدیک بودن به بازارهای فروش و نیز عدم لزوم سرمایه‌گذاری در تولید وسایل تولید، سود سرشار و افسانه‌ای می‌برند ولی در داخل فرانسه به علت بالاتر بودن دستمزد و مزایای کارگران نسبت به مزد کارگران در کشورهای اروپای شرقی و جنوبی، امریکای لاتین، آفریقای شمالی و غیره که طی بیش از دویست سال مبارزه به دست آوردند، سود سرمایه کمتر است.

با این حال نباید این تصور پیش بیاید که دیگر در داخل فرانسه سرمایه‌گذاری نمی‌شود. به عکس، بخش اعظم سرمایه فرانسوی در خود فرانسه سرمایه‌گذاری می‌شود نه در خارج. مثلاً در سال ۲۰۱۵ کل سرمایه‌گذاری مستقیم فرانسه در خارج به ۳۳/۸ میلیارد یورو و کل مصرف سرمایه‌پایدار در داخل به ۳۸۹/۹ میلیارد یورو می‌رسید که تقریباً ۱/۵ برابر سرمایه‌گذاری همان سال در خارج بود. بخش مهمی از فعالیت‌های صنعتی درون مرزهای فرانسه به علت ماهیتشان قابل انتقال به خارج نیستند و تفاوت سود دهی سرمایه در داخل و خارج از مرزهای ملی یکی دیگر از علل بحران سرمایه‌داری در فرانسه است که سرمایه‌گذاری در داخل کشور را دچار مشکل می‌کند. به علاوه پیشرفت تکنولوژی و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه، موجب کاهش نرخ سود نسبت به سال‌های بلافاصله پس از جنگ دوم جهانی و تشدید و تعمیق بحران‌های ادواری سرمایه‌داری می‌گردد: امروز، بسیاری از تولیدات که به بازار مصرف عرضه می‌شود باید حتی الامکان اتوماتیزه و با تولید انبوه باشد و گر نه در اثر رقابت از میدان به در خواهد رفت. به همین دلایل و دلایل دیگری که به ماهیت و تضادهای درونی سیستم سرمایه‌داری وابسته است، از قریب پنجاه سال پیش

تاکنون (بخصوص پس از پایان یافتن «سه دهه شکوهمند» پس از جنگ جهانی دوم) همه دولت‌هائی که بر سر کار آمدند تمامی سعی خود را بر کاهش دستمزد و مزایای کارگران فرانسوی و پائین آوردن تعداد کارگران متمرکز نمودند و از هیچگونه تزویر و خیانتی فروگذار نکردند. استثمار در فرانسه همچنان ادامه دارد. ولی بورژوازی که برای تشدید آن مانند همیشه می‌کوشد، این بار از توده عظیم جویندگان کار برای فشار آوردن به طبقه کارگر فرانسه و تشدید استثمار و تحمیل شرایط سخت اقتصاد ریاضتی سوء استفاده می‌کند.

دولت‌های سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار همواره خواهان کاهش مزدها هستند و این امر منحصر به ۵۰ سال اخیر نیست. اما همیشه قادر به این کار نیستند زیرا عوامل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وجود دارند که مانع کاهش دائمی مزدها به دلخواه سرمایه‌داران می‌شوند. در «سه دهه شکوهمند» یعنی از حدود سال ۱۹۴۷ - ۱۹۴۶ تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای سرمایه‌داری هم سودهای سرمایه‌داران و هم مزدها و هم سرمایه‌گذاری روندی افزایشی داشتند، البته سودها بسیار سریع‌تر و بیشتر از مزدها افزایش پیدا می‌کردند. علت این امر از یک سو تقاضای بالا برای نیروی کار از سوی سرمایه‌داران و از جانب دیگر جنبش کارگری و اتحادیه‌های نیرومند بود. از دهه ۱۹۸۰ به بعد در شرایط رکودهای نسبتاً طولانی و کاهش عمومی نرخ سود، و نیز فروکش کردن جنبش کمونیستی و کارگری، سرمایه‌داران به روش استثمار ارزش اضافی مطلق روی آوردند یعنی از این به بعد تشدید استثمار نه تنها از طریق بالابردن تکنولوژی که به بالا رفتن بارآوری کار و در نتیجه کاهش زمان کار لازم و افزایش زمان کار اضافی منجر می‌شود صورت می‌گرفت که استثمار ارزش اضافی نسبی است، بلکه علاوه بر آن با افزایش زمان کار روزانه بدون افزایش مزد، یا کاهش مطلق مزد روزانه یا کاهش مزایای کارگران و غیره نرخ استثمار افزایش می‌یافت. این روند به شکل سیاست‌های نئولیبرالی تجلی پیدا کرد که از طریق منجمد کردن یا کاهش مزدها به بهانه مهار تورم، مقررات زدائی از جمله در زمینه اخراج و زمان کار روزانه و هفتگی، حذف یا کاهش خدمات و بیمه‌های اجتماعی و بازنشستگی، کاهش مالیات بر سود و سرمایه و غیره صورت می‌گرفت. یک معنی سیاست نئولیبرالی توسل به روش استثمار مطلق ارزش اضافی است که مارکس در جلد اول سرمایه آن را توضیح داده است.

روشن است که هدف همگی این دولت‌ها، چه از راست و چه از «چپ»، بیرون کشیدن مخارج بحران از سفره کارگران است. این خیانت در دوران ریاست جمهوری هولاند که ادعا می‌کند سوسیالیست است چندان رسوائی به بار آورد که نفرت آشکار طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش جامعه فرانسه او را از شرکت مجدد در انتخابات ریاست جمهوری منصرف کرد. همراه با هولاند همه رهبران و حزب «سوسیالیست» نیز اعتبار خود را از دست دادند. دنباله جریان انتخابات نیز نشان داد که مردم فرانسه در اکثریتی عظیم، دیگر به هیچکدام از رهبران این حزب، حتی به جناح چپ آن، اعتماد ندارند و بخصوص آنها را دروغگو و خائن به وعده‌های خود می‌شمارند.

کاندیداهای انتخابات و برنامه آنها:

در این انتخابات ریاست جمهوری فرانسه یازده نامزد شرکت کردند که ما نخست سعی می‌کنیم برنامه‌های پنج نفر از آنها را که از دیگران اهمیت بیشتری دارند بررسی کنیم. این پنج نفر عبارتند از ژان-لوک ملانشون Jean-Luc Mélenchon، بنوا هامون Benoit Hamon، امانوئل ماکرون Emanuel Macron، فرانسوا فیون François Fillon و مارین لوپن Marine Le Pen.

از ژان - لوک ملانشون شروع کنیم:

ملانشون که در زندگی خود به لحاظ خاستگاه طبقاتی اش به طبقات ثروتمند و مرفه جامعه تعلق نداشت، از کارگری در کارخانه‌ها تا پمپ بنزین و در عین حال ادامه تحصیل و سپس اشتغال به دبیری دبیرستانها، قدم به قدم تا معاونت شهرداری، سناتوری، عضویت در دولت لیونل ژوسپین و نمایندگی پارلمان اروپا بالا رفت. او در ابتداء عضو یک حزب تروتسکیست (جریان لامبرتیست) بود ولی به علت قبول نداشتن ساختار لنینی حزب از آن استعفاء کرد. مدتی نیز نقش بسیار فعال در اعتصاب‌های کارگری به عهده داشت. از سال ۱۹۷۶ به عضویت حزب سوسیالیست درآمد و در جناح چپ آن فعالیت می‌کرد. چندی هم به عضویت فراماسونری درآمد ولی از آن نیز خارج شد. در ۲۰۰۵ در کنار ماری ژرژ بوفه (دبیر اول حزب کمونیست)، ژوزه بووه (از کنفدراسیون دهقانان) و اولیویه بزاسنو (از رهبران حزب تروتسکیست NPA «حزب نوین ضد سرمایه داری») در تظاهرات مخالفت با تصویب یک قانون اساسی برای اروپا شرکت داشت. پس از کنگره رنس Reims در سال ۲۰۰۸ از حزب سوسیالیست استعفاء داد و حزب چپ را ایجاد کرد. این حزب در ۲۰۱۲ در اتحاد با حزب کمونیست فرانسه جبهه چپ را به وجود آورد و ملانشون که نامزد این جبهه در انتخابات ریاست جمهوری آن سال بود ۱۱/۱ در صد آراء را به دست آورد.

نکات مهم برنامه انتخاباتی او را در انتخابات سال ۲۰۱۷ فرانسه می‌توان چنین خلاصه کرد:

او می‌گوید: ما باید به شاهنشاهی ریاست جمهوری فاسد پایان بدهیم و یک جمهوری ششم، دموکراتیک، سوسیالیست، لائیک و طرفدار محیط زیست مستقر کنیم. برای این کار، بلافاصله پس از پیروزی در انتخابات، یک مجلس مؤسسانی برای تهیه قانون اساسی جدید دعوت می‌کنیم. در این جمهوری ششم نمایندگان در همه مقام‌ها قابل عزل هستند. انباشتن مسئولیت نمایندگی ممنوع است. انتخاب تعداد نمایندگان هر حزب به تناسب تعداد آرای به دست آمده برای آنست. کسانی که به علت فساد مالی محکوم شدند برای همیشه از حق انتخاب شدن محروم می‌شوند. ثروت‌ها را باید تقسیم نمود و قانون کار ال‌خمیری (قانونی که در دوره هولاند تصویب شد و بسیاری از دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر را زیر پا می‌گذارد) را ملغی نمود. دادن مدارک اقامت به کارگرانی که فاقد آن هستند، دادن حق رأی به ساکنین خارجی برای شرکت در انتخابات محلی و ریشه کن کردن فقر جنبه‌های دیگری از برنامه او را تشکیل می‌دهد. بالا بردن حداقل دستمزدها به ۱۳۲۶ یورو به ازای ۳۵ ساعت کار در هفته. خدمات درمانی باید صد در صد مجانی شود و کویر پزشکی (جائی که خدمات درمانی وجود ندارد) از بین برود. برگرداندن سن بازنشستگی به ۶۰ سال. یک برنامه ریزی برای محیط زیست باید تنظیم شود که مطابق آن تولید انرژی با نیروگاه‌های هسته‌ای و فسیلی پایان یابد و جای آنها را انرژی صاف در صد قابل بازسازی بگیرد (تا سال ۲۰۵۰)؛ کشاورزی باید کاملاً بیولوژیک شود. تقویت قراردادهای اروپایی و ارائه آن به رفراوند در فرانسه. داشتن یک برنامه «ب» (برنامه جانشین) برای فشار آوردن به اتحادیه اروپا و خروج از این اتحادیه در صورت عدم توافق اتحادیه اروپا با برنامه «فرانسه نافرمان یا سرکش» (France insoumise نام ائتلاف انتخاباتی ملانشون در انتخابات امسال)، ملی کردن مجدد بنگاه الکتریسیته فرانسه، وضع حقوق گمرکی برای کشورهای که حقوق اجتماعی را محدود می‌کنند، خروج از ناتو که یک اتحادیه تجاوزگر است و اتخاذ سیاست برقراری صلح در همه جا، تقویت نقش سازمان ملل و تضمین استقلال فرانسه و قرار گرفتن آن در خدمت صلح، هیچ دخالت نظامی در خارج از فرانسه بدون اجازه سازمان ملل انجام نگیرد، محدود کردن تعداد افراد پولیس و ژاندارم به اندازه سال ۲۰۰۷. شناسائی دولت فلسطین ...

همان طور که می‌بینیم برنامه ملانشون، ضمن حفظ بنیادهای سرمایه داری، می‌کوشد با ارائه اصلاحات نسبتاً عمیقی در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی در خدمت حفظ و گسترش حقوق کارگران و منافع مردم فرانسه و دموکراسی در مقابل دست اندازی‌های لیبرالیسم اتحادیه اروپا و بورژوازی حاکم فرانسه قرار گیرد.

بنوا هامون نامزد حزب سوسیالیست

او فارغ التحصیل در رشته تاریخ از دانشگاه برتانی غربی است. در سال ۱۹۹۱ اولین قدم های خود در جهان سیاست فرانسه را با دستیاری پارلمانی در حزب سوسیالیست و در گروه نزدیکان میشل روکار برداشت. از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵، هنگامی که به علت سیاست های میتران و سرخوردگی هوادارانش حزب سوسیالیست با دشواری روبرو و در حال از هم پاشیدن بود، ریاست جنبش سوسیالیست های جوان را به عهده گرفت و در مدت نسبتاً کمی به این سازمان دوباره جان بخشید. در فرمانم بر سر قرارداد «رم» (۲۰۰۵) از طرفداران «نه به استقرار یک قانون اساسی برای اروپا» بود. در کنگره لومان Mans Le به عنوان دبیر ملی حزب سوسیالیست انتخاب شد ولی وقتی حزب سوسیالیست تصمیم گرفت از قرار داد اصلاحی اروپا که توسط دولت سرکوزی ارائه شد دفاع کند، در ۶ نومبر ۲۰۰۷ از مسؤولیت خود استعفاء کرد. از سال ۲۰۱۲ تا ماه اگست سال ۲۰۱۴ ابتداء وزارت اقتصاد و همبستگی اجتماعی و مصرف و پس از آن وزارت فرهنگ و آموزش عالی و پژوهش را به عهده گرفت. هنگامی که گرایش های موسوم به «پیوند وحدت» Trait d'union و «نیروهای مبارز» Forces militantes حزب سوسیالیست را ترک کردند تا به همراهی ژان-لوک ملانشون حزب چپ را ایجاد کنند بنوا هامون به صراحت اعلام کرد که به آنها نخواهد پیوست و با اتحاد حزب سوسیالیست با احزاب میانه فرانسه مخالفتی ندارد. در ۲ اپریل ۲۰۱۴ در دولت مانوئل والس، وزیر فرهنگ و آموزش عالی و پژوهش شد ولی پس از مدتی به دنبال موضع گیری علیه خط مشی دولت به همراهی «آرنو مونبورگ» وزیر توسعه صنعتی و «اورلی فیلیپتی» وزیر فرهنگ از دولت اخراج شد. در تاریخ ۳۰ سپتمبر ۲۰۱۴ به پست نمایندگی خود در مجلس و عضویت در کمیسیون امور خارجه بازگشت و به گروه منتقدین دولت در مجلس پیوست.

بنوا هامون معتقد به لزوم دخالت بیشتر دولت در اقتصاد و نیز ایجاد چهار چوبی برای آن است. او ملی کردن بانک ها را برای ایجاد یک قطب مالی دولتی پیشنهاد می کند. با مبادله آزاد در سطح اروپا مخالف است و در سال ۲۰۱۰ با بازنشستگی در سن شصت سالگی اعلام موافقت کرد. به شناسایی دولت فلسطین رأی مثبت داد و با قانون ماکرون که دولت آن را به زور ماده ۴۹-۳ (یعنی بدون بحث و مشورت و رأی گیری در مجلس) به تصویب رسانید، مخالفت کرد. بنوا هامون پس از انصراف فرانسوا هولاند از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، طی مصاحبه ای تلویزیونی اعلام کرد که به صورت پُلی میان ژان لوک ملانشون و حزب سوسیالیست وارد میدان می شود و اختلافش با او در تفاوت رابطه اش با اتحادیه اروپا است و معتقد است که نباید با بروکسل و اتحادیه وارد زور آزمائی شد. «حمایت از تولیدات داخلی باید در مرزهای اروپا استقرار یابد» و نه در داخل فرانسه. او وعده افزایش حداقل دستمزدها و حقوق بازنشستگی و مستمری معلولین را می دهد. از آنجا که کاربرد «روبات ها» و فناوری دیجیتالی مشاغلی را از بین بردند که قابل برگشت نیستند پیشنهاد کاهش ساعت های کار و به تدریج تضمین یک یارانه زندگی برای همه را دارد. البته این کار موجب تحول در بیمه اجتماعی خواهد شد. او خواهان ارتقاء بودجه آموزش ملی است با این اعتقاد که رفورم ها باید به دبیرستان ها گسترش یابند. در زمینه محیط زیست او می خواهد که تا سال ۲۰۲۵ سهم تولید انرژی های تجدید پذیر، تا پنجاه درصد برسد. او مخالف به کار بردن داروهای ضد حشره در کشاورزی است و می گوید که «من اگر طرفدار محیط زیست نباشم دیگر سوسیالیست نیستم». پیشنهاد می دهد که به پناهندگان ویزای انسان دوستانه داده شود. خدمات دولتی را در خدمت همه میگذارد و پیشنهاد فرا خواندن یک فرمانم برای حذف ماده تبصره ۴۹-۳ از قانون اساسی فرانسه را دارد. از دیگر خواسته های او مالیات گرفتن از شرکت های چند ملیتی است و اختصاص دادن پنجاه درصد خریدهای دولتی از بنگاه های متوسط و کوچک فرانسوی، تغییر قانون کار به قانون جدیدی که با مشارکت نمایندگان سندیکاها تهیه شود و کاهش ساعات کار؛ یک درصد شهروندان می توانند قانونی به مجلس ارائه دهند یا تقاضای

بررسی مجدد یک قانون را بکنند. او خواستار باقی ماندن در ناتو است و همچنین خواستار ایجاد یک نیروی نظامی مشترک اتحادیه اروپایی است که در آن فرانسه نقش رهبری داشته باشد چون از نظر او فرانسه همه ملزومات توان نظامی متعارف و هسته ای را دارد و هم اکنون نیروهای فرانسوی در آفریقا و برخی نقاط دیگر حضور دارند. بنوا هامون خواستار اصلاحات کوچکی در قوانین کنونی به نفع دموکراسی بیشتر و بهبود کوچکی در وضع کارگران و طبقات زحمتکش در چهارچوب اتحادیه اروپای لیبرال کنونی است. برنامه اش مشابهت هائی با برنامه ملانشون دارد ولی ناپیگیر تر از اوست.

مارین لوپن

دختر ژان ماری لوپن است. ژان ماری لوپن پیش از تشکیل حزب خود (جبهه ملی Front national) در سال ۱۹۷۱، با محافل راست افراطی در دانشگاه و دیگر محیط های سیاسی همکاری می کرد. در سال ۱۹۵۴ با درجه ستوان دومی (sous-lieutenant) در گردان خارجی چتر بازهای فرانسوی در هندوچین، پورت سعید و الجزایر خدمت می کرد. در زمان جنگ رهایی بخش الجزایر در ارتش فرانسه مأمور بازجوئی و اعتراف گیری از مبارزین دستگیر شده بود. در این رابطه چندین نفر از شکنجه شدگان آن دوران گواهی دادند که او در آزار و شکنجه دستگیرشدگان شرکت داشته است. پس از پایان جنگ، او هم در زمره پس مانده گروه هائی بود که با اعتقاد به برتری نژادی فرانسویان که در واقع محتوای تبلیغات استعمارگران فرانسوی علیه همه ملت های تحت سلطه شان بود، در درون گروهک های فاشیستی و نیمه فاشیستی راست افراطی فعالیت داشت. نفرت شدید از خارجی ها و گروه های چپ و کمونیست، اغلب، آنها را به حمله به صفوف تظاهرکنندگان و کارگران اعتصابی و زد و خورد می کشانید. در یکی از این زد و خوردها، ژان ماری یک چشم خود را از دست داد. پس از مرگ یک زن و شوهر راست افراطی که او را وارث خود کرده بودند، به ثروت کلانی دست یافت و موفق شد گروهک خود را در اتحاد با چند گروهک فاشیستی دیگر تبدیل به حزبی کند و کار خود را به صورتی متشکل تر ادامه بدهد. سالها بعد، هنگامی که دوران شکوفائی سرمایه داری پس از جنگ به پایان رسید، بورژوازی فرانسه برای انحراف توجه کارگران از بحران سیستم سرمایه داری و مسائل واقعی و اصلی جامعه و در عین حال برای نزدیکی بیشتر با خرده بورژوازی مرتجع شهر و روستا، تبلیغات علیه خارجی ها و به ویژه کارگران مهاجر را در دستور کار خود قرار داد. این تبلیغات به او اجازه میداد که مشکلات اقتصادی کشور و بن بست سرمایه داری را نیز بیوشاند. در دورانی که میتران رئیس جمهور بود، حزب او (حزب سوسیالیست) که گمان میکرد که با اتحادش با حزب کمونیست دیگر تمامی طبقه کارگر را زیر نفوذ دارد، در این سیاست نزدیکی و جذب خرده بورژوازی و به این تبلیغات بیشتر دامن زد. بدین ترتیب، نقب هائی زده شد که همگی آنها آب به برکه آلوده راست افراطی می ریخت. از این جاست که روز به روز بازار ژان ماری لوپن و همدستانش رونق گرفت و تشکیلات او با گفتمانی ضد خارجی و نژاد پرستانه قادر شد در انتخابات شرکت کند و در مبارزات طبقاتی جامعه فرانسه، در کنار بورژوازی، یک طرف دعوا شود. به هنگام تولد مارین لوپن، در ماه اگست ۱۹۶۸، حزب پدرش چندان وزنه ای نداشت ولی هنگامی که در سال ۱۹۸۶ او به "جبهه ملی" می پیوست، این حزب قادر شده بود سر بلند کند و در انتخابات محلی و کشوری شرکت کرده حتی کرسی هائی در مجلس فرانسه به دست آورد. در این سالها، مارین لوپن هنوز دانشجوی رشته حقوق بود. او در سال ۱۹۹۲ اجازه کار در شغل وکالت را به دست آورد. استادانش از او به عنوان دانشجوی ضعیف و خوش گذران که اغلب شبها را در کلوب های شبانه می گذراند، یاد می کنند. در پاریس، کار وکالت دشوار است و او نیز نتوانست چندان دوام بیاورد تا آن که در سال ۱۹۹۸ این کار را رها کرد و وارد بخش قضائی حزب

پدرش، "جبهه ملی" شد. در دوران دانشجویی با گروه‌های راست افراطی دانشکده حقوق که اغلب بسیارخشن هستند پیوند مودت داشت. همین گروه‌ها هستند که در تظاهرات تشکیلات لوپن با سرهای تیغ زده و لباس‌های چرمی سیاه شرکت می‌کنند و چندین فقره قتل نیز در پرونده‌شان به ثبت رسیده است.

اوایل سال‌های ۱۹۹۰ میلادی مصادف شد با فروپاشی کامل اتحاد شوروی. این فروپاشی موجب فروکش شدید جنبش کمونیستی و تضعیف موقعیت کمونیست‌ها در جنبش کارگری و مترقی شد. در همین دوران که با شکست خوردن برنامه‌های اقتصادی میتران و افزایش تعداد بیکاران در فرانسه همزمان بود حزب حاکم بی اعتبار شده، گرایش‌های راست افراطی در درون احزاب راست و حزب حاکم (سوسیالیست) تقویت شوند. انحراف و ضعف حزب کمونیست و دیگر احزاب چپ و نیز عوام فریبی و «آدرس غلط دادن» احزاب راست (و نیز حزب سوسیالیست که برنامه جذب اقشار میانی جامعه فرانسه را داشت) همه دست به دست هم دادند تا کار تشکیلات لوپن نیز بهتر شود. بدین ترتیب مارین لوپن نیز درجات ترقی را پیمود و در سال ۱۹۹۳ در انتخابات مجلس در ناحیه هفدهم پاریس با ۱۱/۱ در صد آرا نفر سوم شد. در سال ۱۹۹۸ اولین مسئولیت سیاسی خود را با عنوان مشاور استانی در ناحیه شمال به دست آورد. از سال ۲۰۰۰ به عضویت دفتر سیاسی حزب در آمد. در سال ۲۰۰۲ که پدرش در انتخابات ریاست جمهوری به دور دوم دست یافت، او همه جا در کنار پدرش دیده می‌شد و می‌کوشید تصویر حزب را در انتظار بهبود بخشد و اعتبار آن را بالا ببرد. ستراتیژی زدودن چهره اهریمنی از "جبهه ملی" موافق میل همه رهبران این حزب نیست ولی او راه دیگری برای موفقیت ندید. موضوعی که در موارد اسلام و سقط جنین اعلام می‌کند موجب شد که در سال ۲۰۰۳ در کنگره نیس به ردیف سی و چهارم فرستاده شود ولی پدرش تصمیم گرفت که او را معاون خود کند. در تابستان سال ۲۰۰۳ سفری به نیویورک و واشینگتن کرد تا نظر جوامع یهودیان را نسبت به خود بهبود بخشد. این سفر موجب باز شدن درهای رسانه‌ها در سال ۲۰۱۰ به روی او می‌شود. در ۲۰۰۴ در انتخابات پارلمان اروپا شرکت کرده و به این نهاد وارد می‌شود.

در سال ۲۰۰۵ پس از سخنان پدرش در مورد اشغال فرانسه توسط آلمان‌ها (حرف‌هایی که در تضاد با ستراتیژی عادی کردن چهره حزب بود)، او از نهادهای حزب استعفا کرد. در ۲۰۰۷ در کنگره «بوردو» کاندیدای جانشین پدرش شد ولی با ۷۵ در صد آرا نفر دوم گردید. پدرش او را معاون اجرائی حزب در «امور داخلی» کرد. این مسئولیت دربرگیرنده آموزش کادرها، تبلیغات، روابط داخلی و خارجی است و تقریباً معادل نفر دوم رهبری است. هنگامی که به پیشنهاد و با مشارکت تعدادی از کادرهای حزبی، کارزاری برای عادی سازی چهره حزب در انتظار به راه انداخت، بخشی از اعضای حزبش از او انتقاد کردند که با این تبلیغات ایدئولوژی حزبشان را مخدوش کرده‌است. در ۲۰۰۷ شکست ژان ماری لوپن در انتخابات ریاست جمهوری را به این «انحراف» نسبت دادند ولی در همان سال، مارین لوپن با به دست آوردن ۴۱/۷ آرا به دور دوم انتخابات در ناحیه شمال و «پادوکاله» دست یافت و اعتراضات داخلی را خاموش کرد. در این انتخابات، مارین لوپن، با غیر عمد کردن موضوعات همیشگی ضد خارجی و نژاد پرستی، از تبلیغاتی در زمینه بیکاری و انتقال کارخانه‌های ناحیه به کشورهای خارجی و موج عدم امنیت در ناحیه صحبت می‌کرد و پشتیبانی یک نماینده سابقاً سوسیالیست و دو نماینده سابقاً طرفدار جنرال دوگل را به دست آورد. او هر چند موفق به راه یافتن به مجلس نشد ولی با به دست آوردن درصد بالایی از آراء موقعیت خود را در حزبش تحکیم کرد. چند سال بعد در «هین بومون»، استیو بریووا عضو حزب «جبهه ملی» که سابقاً سوسیالیست بود به‌عنوان شهردار انتخاب شد.

در ۲۰۰۴ در انتخابات پارلمان اروپا به نمایندگی انتخاب شد. در ۲۰۱۰ با به دست آوردن ۲۲/۲ در صد آرا در انتخابات استانی موفق گردید ۱۸ نماینده به شورای ناحیه‌ای «شمال- پادوکاله» بفرستد. در ۱۵ و ۱۶ جنوری ۲۰۱۱ با

رأی مستقیم صد نفر اعضای کمیته مرکزی و اعضای عادی حزبی، مارین لوپن با به دست آوردن ۶۷/۶۵ در صد آرا به رهبری حزب رسید. بلافاصله بعد از انتخابات تعدادی از مصاحبه های تلویزیونیش موفقیت زیادی به دست آوردند. در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲، موضوعات و برنامه های که ارائه می شوند کلاً تغییر کرده و به مسائل اقتصادی، انتقال صنعت به خارج، لیبرالیزم لجام گسیخته، خروج از سیستم پولی اروپا، ایجاد کار برای کارگران و بسیاری مسائل اقتصادی و سیاسی در رابطه با استقلال سیاسی و اقتصادی فرانسه نسبت به اتحادیه اروپا و درعین حال مبارزه با مهاجران مخفی و مبارزه با فساد مالی می پردازد. او در این انتخابات ۹/۱۷ در صد آرا را از آن خود کرد و رتبه سوم را به دست آورد (پس از هولاند و سارکوزی). در انتخابات مجلس، با به وجود آوردن اتحادی از گروه ها و شخصیت های مستقل (غیر حزبی) به نام «تجمع آبی دریایی marine bleu» موفق شد دو نماینده به مجلس بفرستد. در انتخابات شهرداری ها در ۲۰۱۴ قریب ده شهرداری به دست «جبهه ملی» افتاد و این امکان به وجود آمد که در انتخابات سنای فرانسه در همان سال، دو سناتور نیز از این حزب انتخاب شوند. در همان سال در انتخابات اروپائی، لیست مارین لوپن در شمال غرب فرانسه بالاترین تعداد آراء را به دست آورد. حزب مارین لوپن در پارلمان اروپا، با شرکت راست های افراطی ایتالیا، اتریش، پولند، هالند و بلجیم یک گروه پارلمانی به نام «اروپای ملتها و آزادی ها» تشکیل داد. در ۲۰۱۵، به دنبال اظهارات ژان ماری لوپن درباره جنگ دوم جهانی، مارین لوپن با رأی گیری درونی، پدرش را از موقعیت ریاست افتخاری «جبهه ملی» عزل کرد. بدین ترتیب عصر جدیدی در این حزب آغاز گردید. در جریان انتخابات های متوالی این سال ها، نسل جدیدی وارد میدان شد که بنیاد ایدئولوژیک آن بر شبه تئوری های راست افراطی و حتی فاشیستی قرار دارد ولی خط سیاسی اش در انطباق با خط سیاسی مارین لوپن و متفاوت از خط سیاسی اولیه این جریان است. متحدین اروپائی او نیز شیوه های او را اتخاذ می کنند. برخی از مفسرین می گویند که این شیوه چهره ای انسانی تر به حزب او می دهد. برنارد هانری لوی که با این جریان شدیداً ضدیت دارد آن را جریانی راست افراطی با چهره ای انسانی می نامد. میشل کوتا می گوید؛ اینکه او زن و جوان است و نژاد پرستی را محکوم می کند و ... و جملات تکان دهنده از سخنرانی هایش بیرون رفته اند موجب شد که ستراتیژی زدودن چهره اهریمنی از «جبهه ملی» تا حدی پیش برود. رجوع نکردن به جنگ دوم جهانی و جنگ های استعماری فرانسه و فاصله گرفتن از سخنان پدرش در مورد اتاق های مرگ با گاز در جنگ دوم موجب بهبود چهره این جریان شد. مخالفین «جبهه ملی» معتقدند که با این ستراتیژی مارین لوپن از پدرش خطرناک تر است زیرا با این روش، چهره ای قابل قبول برای راست افراطی می سازد و در نتیجه خطر وسعت بخشیدن به پایگاه های توده ای جریانش وجود دارد.

مارین لوپن در انتخابات سال ۲۰۱۷ با شعار «به نام مردم» وارد کارزار می شود و بارها با در نظر گرفتن تأثیر نظراتش در میان رأی دهندگان، تبلیغات و نظراتش را تغییر می دهد. سرانجام با به دست آوردن ۳/۲۱ در صد آرا به دور دوم انتخابات راه می یابد. در دور دوم سعی می کند متحدین جدیدی برای خود پیدا کند ولی فقط یک جریان راستی دیگر را با خود متحد می کند تا بالاخره با ۳۴ در صد آراء از ماکرون شکست می خورد.

مواضع سیاسی و برنامه انتخاباتی: در کل، مارین لوپن که مدعی است شکاف میان راست و چپ بی معنی است، نقل های قول بسیار در هم، هم از راست و هم از چپ می آورد. در کتابی که با عنوان «برای آن که فرانسه زنده بماند» درباره برنامه اش نوشته است از مجموعه ای از نوشته های روشنفکران راست و چپ و حتی از مارکس و برتولت برشت نقل قول می آورد. با کمی تفکر در برنامه اش می توان درک کرد که این برنامه چه از نظر سیاسی و چه از نظر اقتصادی عمق و محتوایی ندارد و تنها برای عوام فریبی کلماتی را سرهمبندی می کند یا از کلمات و مفاهیم ظاهر الصلاح بستری برای القای ایده های نژادپرستانه، شووینیستی، ملیتاریستی و بیگانه ستیز حزبی فراهم می سازد. در

نتیجه گروهش جز مردم فریبی و جارو جنجال بی‌محتوا و نفرت پراکنی کاری نمی‌کند. او خود را با «اوا پرون» مقایسه می‌کند و معتقد است که پیروزی او فقط از طریق جلب طبقات مردمی امکان پذیر است. خطوط اصلی برنامه انتخاباتی مارین لوپن عبارتند از:

کاهش تعداد مهاجران و کارگران خارجی. مارین لوپن به شدت مخالف مهاجرت «انبوه» است که به نظر او به ضرر اقتصاد بوده و موجب افزایش نا امنی در بخشی از شهرک‌ها می‌شود. او می‌گوید که کارفرمایان بزرگ از مهاجران استفاده می‌کنند تا بر کارگران فشار آورده و دستمزدها را پائین بیاورند. او خواهان قطع کمک‌های اجتماعی به مهاجران غیر قانونی و اخراج آنهاست. او خواهان استقرار مجدد مرزهای ملی فرانسه و خروج از معاهده «شینگن»، کاهش مهاجرت قانونی تا ده هزار نفر در سال، پایان دادن به جمع شدن خانوادگی (اجازه مهاجرت افراد خانواده‌های مهاجران به فرانسه)، انحلال و ممنوعیت هر نوع نهاد وابسته به تروریسم و بنیادگرائی اسلامی، افزایش ۱۵۰۰۰ نفر به تعداد ژاندارم و پولیس و مسلح کردن آنها همراه با اصل برانیت و قانونی بودن «دفاع از خود». در زمینه عدالت، تضمین بهداشت عمومی برای همه فرانسوی‌ها، افزایش کمک مالی به معلولین، کاهش ده درصد مالیات بر درآمدهای پائین و بالا بردن پنج درصدی حداقل کمک مالی بازنشستگی به شرط داشتن ملّیت فرانسوی و یا حداقل بیست سال سکونت در فرانسه. او می‌خواهد بودجه نظامی فرانسه را به سه درصد تولید ناخالص داخلی برساند و ساختن یک ناو هواپیمابر دیگر و اضافه کردن ۵۰۰۰ نظامی دیگر به ارتش فرانسه و تداوم و مدرن کردن نیروی هسته‌ای را در دستور کار خود قرار می‌دهد. در حال حاضر با آنکه بودجه نظامی فرانسه در اروپای غربی رتبه اول را دارد اما هنوز از دو درصد تولید خالص داخلی کمتر است. بدین سان برنامه مارین لوپن خواستار افزایش بیست تا سی میلیارد یورو در سال به بودجه نظامی کنونی فرانسه است که هم اکنون در اروپای غربی حائز رتبه اول است.

حمایت از بنگاه‌های فرانسوی از طریق: انحلال قرارداد مأموریت استخدامی کارگران خارجی در فرانسه و وضع مالیات مضاعف برای کسانی که کارگران خارجی را استخدام می‌کنند. الغای «دستوراستخدام کارگران خارجی» (پارلمان اروپا به کشورهای عضو دستور استخدام کارگران خارجی اروپائی را می‌دهد که از مزایای کمتری از کارگران بومی مثلاً کارگران فرانسوی برخوردارند و "ارزانترند!") و الویت دادن به کارگران فرانسوی. الغای قانون کار الخمری. حفظ ۱۵ درصد مالیات برای بنگاه‌های بسیار کوچک و کاهش مالیات بنگاه‌های کوچک به ۲۴ درصد. حفظ مزد اضافی برای کار اضافی و حذف مالیات بر آن، بازگشت به قانون بازنشسته شدن در سن ۶۰ سالگی و پس از ۴۰ سال خدمت. پرداخت پاداش ۱۰۰۰ یورو در سال به افراد کم درآمد.

قرار دادن فرانسه در خدمت یک دنیای چند قطبی همراه با حقوق برابر برای همه ملّت‌ها. تحکیم روابط در میان مردمی که زبان مشترکشان فرانسوی است. برقرار کردن توسعه همکاری و ترقی واقعی با کشورهای افریقائی. تغییر سیاست کشاورزی مشترک اروپا به سیاست کشاورزی فرانسوی. رد کردن قراردادهای مبادله آزاد با امریکا و کانادا. تضمین استفاده از خدمات دولتی در سراسر فرانسه. کاهش مخارج مسکونی در بودجه خانواده‌ها. حفاظت از حیوانات. حفاظت از محیط زیست و بدور انداختن شیوه اقتصادی بر مبنای جهانی کردن مهار نشده. مارین لوپن خواستار یک فرانسه خالص نژادی و محدود کردن برنامه اقتصادی فرانسه به نوعی «لیبرالیسم ملی» در خدمت تولید کنندگان متوسط و کوچک است که با زور باید اجراء شود.

فرانسوا فیون

زندگی سیاسی فرانسوا فیون در خط مستقیم زندگی همهٔ بوروکرات‌ها پیش رفت. مادرش تاریخ‌دان و پدرش دفتر دار در یک شهر نسبتاً کوچک غرب فرانسه بودند که به احزاب طرفدار جنرال دوگل تعلق داشتند. خودش پس از اخذ دیپلم ادبیات وارد دانشگاه شد و در ۱۹۷۶، در سن ۲۲ سالگی موفق به اخذ فوق‌لیسانس در حقوق عمومی و سال بعد نیز یک دیپلم DEA از دانشگاه پاریس- دکارت می‌شود. در همان سال ۱۹۷۶ توسط ژوئل لوتول [Joël Le Theule](#) که از چهره‌های گلیسم اجتماعی، وکیل مجلس و دوست دیرینهٔ خانوادهٔ آنها بود با عنوان دستیار پارلمانی وارد دنیای سیاست می‌شود. از این پس زندگی سیاسی فیون در یک خط مستقیم به پیش می‌رود. در سال ۱۹۷۷ به عضویت حزب سیاسی «اتحاد برای جمهوری» می‌آید که توسط ژاک شیراک ایجاد شده بود. آنگاه کارزار انتخاباتی ژوئل لوتول را رهبری می‌کند که در سال ۱۹۷۸ دوباره انتخاب می‌شود. وقتی ژوئل لوتول وزیر حمل و نقل شد، او معاون رئیس دفتر او می‌شود. پس از پایان دورهٔ سربازی، ژوئل لوتول وزیر دفاع می‌شود و فیون نیز معاون رئیس دفترش می‌گردد. پس از مرگ وزیر دفاع در دسمبر ۱۹۸۰، فرانسوا فیون رئیس بخش کارهای قانونی و پارلمانی آندره ژيرو، وزیر صنایع می‌شود. از این پس، رفته رفته مسئولیت‌های سیاسی ژوئل لوتول را یک به یک اشغال می‌کند. از ۱۹۸۱ تا ۲۰۰۷ او مسئولیت‌های نمایندهٔ مجلس، شهردار «سابله روی سارت»، ریاست شورای استان و سناتوری را عهده دار است. از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۲ رئیس شورای ناحیه‌ای سرزمین لوار Pays de la Loire است. در این سال‌ها، از ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ به فیلیپ سِگن و «گلیسم اجتماعی» نزدیک می‌شود. از ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۵ وزیر آموزش عالی و پژوهش در کابینهٔ ادوارد بالادور است. پس از آن در دورهٔ دولت آلن ژوپه وزیر پست، تله‌کمونیکاسیون و فضا است (۱۹۹۵ – ۱۹۹۷). در این دوران ادارهٔ «تله‌کوم» (ارتباطات تلفونی و رادیویی) را به بخش خصوصی می‌فروشد. پس از انتخاب مجدد ژاک شیراک، فیون وزیر امور اجتماعی، کار و همبستگی است (۲۰۰۲ – ۲). در این سال‌ها، چندین «رفورم» به مجلس پیشنهاد می‌دهد که همگی به ضد کارگران و کارمندان و در جهت تقویت منافع کارفرمایان می‌باشند؛ سن بازنشستگی بالاتر می‌رود و حق بیمه افزایش می‌یابد. شیوهٔ پس انداز خصوصی برای بازنشستگی تشویق می‌شود. اعتراضات و تظاهرات خیابانی بالا می‌گیرند و ۱۳ ماه مه ۲۰۰۳ قریب دو میلیون کارگر و مزدبگیر به خیابان‌ها می‌ریزند. با دخالت رافارن Raffarin، نخست وزیر، فیون عقب می‌نشیند ولی در انتها با کمک دو سندیکای زرد (cfdt ; cgc) قراردادی امضاء کرده و یک قانون اصلاح شده را به تصویب می‌رساند که به همان اندازه ارتجاعی است. در این قانون دوران الزامی خدمت تا بازنشستگی به ۴۲ سال افزایش می‌یابد. یکی دیگر از رفورم‌های بسیار ضد مردمی‌اش عبارتست از کاهش دورهٔ پرداخت کمک هزینه به بیکاران. این رفورم چنان اعتراضی برانگیخت که رئیس جمهور، ژاک شیراک، مجبور به دخالت شد تا پس گرفته شود.

در ماه نومبر ۲۰۰۴ یک قانون رفورم آموزش متوسطه ارائه می‌دهد که در آن آزمون نهائی با امتحانات پیوسته در طی سال جانشین می‌شود. دانش‌آموزان که این قانون را خطری برای بی‌ارزش کردن دیپلم متوسطه می‌بینند به‌خیابان‌ها می‌ریزند. تظاهرات هر روز وسعت بیشتری می‌یابد تا آنجا که تعداد تظاهر کنندگان به بیش از صد هزار نفر می‌رسد. ژاک شیراک دخالت کرده و از او می‌خواهد که کوتاه بیايد. در نتیجه او رفورم دیپلم متوسطه را پس می‌گیرد تا بقیه را نجات بدهد. قانون تصویب می‌شود ولی تظاهرات ماه‌ها ادامه می‌یابند تا بالاخره با دخالت پولیس رفته رفته از نفس می‌افتد. در ماه مارچ ۲۰۰۴ انتخابات استانی سرزمین لوار شکست بدی برای فیون به ارمغان آورد. با این همه، پس از پیروزی نیکلا سارکوزی در انتخابات ریاست جمهوری، فیون به نخست وزیری می‌رسد و تا ماه مه سال ۲۰۱۲ و شکست حزبشان در انتخابات، در این مقام باقی می‌ماند. طی این چند سال نیکلا سارکوزی ابتکار تمامی وظایف نخست وزیر را خودش به عهده می‌گیرد و فیون به پشت صحنه رانده می‌شود. عدم حضور فیون در جلوی صحنه در این دوران

که با شورش در کشورهای شمال آفریقا و دخالت فرانسه در لیبیا و ساحل عاج همراه است، موجب می‌گردد که به او چهره‌ای میانه رو نسبت داده شود. ۱۷ جون ۲۰۱۲ به نمایندگی مجلس از ناحیه دؤم انتخاباتی پاریس انتخاب می‌شود. در سال ۲۰۱۶، در دومین دور انتخابات اولیه برای تعیین کاندیدای حزب دست راستی جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری، با شرکت ۴/۴ میلیون نفر، فیون، با ۶۶/۵ درصد آراء «به عنوان نامزد راست و میانه» برای ریاست جمهوری انتخاب می‌شود. ۱۴ جنوری ۲۰۱۷ شورای جمهوری خواهان کاندیدا بودن او را تأیید می‌کند. اواخر جنوری و اوائل فبروری، نشریات چند فقره فساد مالی او را افشاء می‌کنند. او بخصوص سال‌ها به همسرش که خانهداری می‌کند، از بودجه دولت ماهیانه چندین برابر مزد یک کارگر ساده پول می‌داد و مدعی بود که همسرش "دستیار پارلمانی" اوست! این موضوع و چندین فقره دیگر از نمونه‌های بارز فساد مالی موجب شدند که در دور اول انتخابات ریاست جمهوری نفر سوم شده از دور خارج گردد.

اصلاحات و برنامه سیاسی: کاهش بار مالی و مالیاتی بنگاه‌ها تا ۴۰ میلیارد یورو. سبک کردن بوروکراسی؛ (او در این رابطه اعلام کرد که در دوره ریاست جمهوری اش ۵۰۰ هزار نفر از کارمندان دولت را اخراج خواهد کرد). اضافه کردن ساعات کار هفتگی کارمندان دولت از ۳۵ ساعت به ۳۹ ساعت. افزایش کار موقت و کار آموزی (معمولاً بنگاه‌ها از کار آموزان و کارگران موقتی به صورت کارگر ارزان استفاده می‌کنند زیرا مزدشان بسیار کمتر از یک کارگر معمولی است). ؛ او می‌گوید، کاری بکنیم که درآمد کارکردن بیشتر از درآمد کمک‌های دولتی باشد؛ از طریق ایجاد یک کمک واحد که در برگیرنده همه کمک‌ها باشد. (در واقع با یک کیسه کردن همه کمک‌ها، مقدار کمک کاهش می‌یابد).؛ کاهش مخارج دولتی تا صد میلیارد یورو ظرف ۵ سال؛ دفاع از منافع صنعت، تکنولوژی و کشاورزی فرانسه؛ برای این کار: مبادله پایپای و مذاکره بر سر پذیرش کارگرانی که از کشورهای دیگر اروپا می‌آیند. برای افزایش قدرت خرید: کاهش بار پرداختی‌ها (عوارض و مالیات) تا ۳۰۰ یورو در سال، اضافه کردن ده درصد به حقوق بازنشستگی‌های کمتر از ۱۰۰۰ یورو و بالابردن سن بازنشستگی تا ۶۵ سالگی برای همه. بالا بردن کمک هزینه خانواده‌ها برای بازسازی قدرت خرید.

حمایت از نیروهای انتظامی، دادگستری و ارتش؛ از طریق افزایش بودجه آنها تا ۱۲ میلیارد یورو؛ استخدام ده هزار نیروی انتظامی بیشتر و مدرن کردن تجهیزاتشان. از بین بردن معافیت از مجازات، پائین آوردن سن بلوغ جزائی به شانزده سال و ساختن ۱۶۰۰۰ جای بیشتر برای زندان. پایان دادن به تخلفات روزمره کسانی که شب‌ها اتومبیل‌ها را خراب می‌کنند یا در زیر پله‌ها جمع می‌شوند، از طریق جریمه یا قطع کردن کمک هزینه.

او می‌گوید: برای پیروزی بر تمامیت خواهی اسلامی باید مانع شویم که تمامی آن کسانی که برای جنگیدن در کنار تروریست‌ها به خارج رفتند، به فرانسه برگردند. همه کسانی که با دشمنان ما کنار آمدند باید به مجازات زندان تا ۳۰ سال محکوم شوند. او همچنین خواهان تعمیم قانون جزاء و مجازات زندان و غیره برای نوجوانان ۱۶ ساله به بالاست (اکنون حد سنی برای مجازات ۱۸ سال به بالاست). هر خارجی که متعلق به جریانی اسلامی است از فرانسه اخراج می‌شود. برای مراعات استقلال دولت از دین، فرانسه هیچ گونه تبلیغ دینی مخالف با ارزش‌های جمهوری و هیچ گونه تبعیض علیه زنان را تحمل نمی‌کند.

کاهش مهاجرت قانونی به حداقل ممکن و اخراج مهاجران مخفی و حذف کمک پزشکی دولتی برای از بین بردن مهاجرت غیر قانونی. دو سال حضور اجباری و نامفصل در درون فرانسه شرط ضروری برای استفاده کردن از هر نوع کمک اجتماعی ضروری است.

برای همبستگی ملی، همه دانش آموزان باید بر دانش‌های بنیادی خواندن، نوشتن، محاسبه و تاریخ مسلط باشند. در مدارس، پوشیدن اونیفورم اجباری شود. بیمه‌های اجتماعی باید فقط مخارج بیماری‌هائی را که درمانشان بسیار گران است به‌عهده بگیرند (یعنی مخارج درمان بیماری‌هائی که گران نمی‌شود باید به‌عهده خود بیماران باشد). کار کردن در خانه باید تشویق شود (با این ادعا که حقوق بچه‌ها را مراعات می‌کنیم!)

رفتن به سوی یک اقتصاد عاری از گازکربنیک و توسعه امکانات ارتباط اینترنتی بسیار سریع. ساختن اروپا بر اساس احترام به ملت‌ها، امنیت، دفاع، حفاظت از مرزها در مقابل مهاجران، تقویت یورو، تقویت کشاورزی، تقویت ارتباطات دیجیتال، مخالفت با ورود ترکیه به اتحادیه اروپا.

برنامه فیون لیبرال و ضد کارگری به ویژه ضد کارگران خارجی است ولی درهای فرانسه را به روی سرمایه‌های خارجی و فروش و خروج صنایع ملی باز می‌گذارد.

ادامه دارد

تیر[سرطان] ۱۳۹۶